به نام خدا

اداره آموزش و پرورش شهرستان قلعه گنج

مدرسه پسرانه شهید درویشی

متن املا پایانی دوم پایه هفتم خرداد ماه ۱۴۰۱

آدم آهنی آن قدر از ملاقات با شاپرک خوشحال بود که اصلا متوجه باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند ، نشد . وقتی انبوه مردم به سراغش آمدند وسوال ها را یکی یکی پرسیدند ، او دوسوال اول را با هم اشتباه کرد وبه سوال سوم هم جواب غلطی داد . یکی از افراد سرشناس ومهم که در حال بازدید کردن از آدم آهنی بود ، با عصبانیت گفت : او ما را مسخره می کند ! وبه سرعت به طرف رییس آن قسمت رفت تا او را از وضعیت آدم آهنی آگاه کند

امام خمینی پس از پیروزی انقلاب بیش از ده سال ، رهبری کشور را بر عهده داشت . در زمان رهبری ، خصوصیات دوران ن جوانی و میان سالی خویش را حفظ کرد و همچنان افتاده وفروتن بود . هیچ گاه قدرت ، او را از یاد خدا و محبت مردم ، غافل نساخت . مردم نیز او را از جان و دل دوست می داشتند اومحبوب همه ی مسلمانان جهان ومایه ی افتخار مردم ایران بود.

او زنگ تفریح میان دانش آموزان می رفت وبا آنان گفت وگو می کرد . رفتار او با دانش آموزان چنان بود که بعد از دانش آموختگی ، رشته ی دوستی را قطع نمی کردند . شهید رجایی به معلمی عشق می ورزید . در آغاز سال تحصیلی با شاگردانش عهد وپیمانی داشت که تا آخر سال ، هم خود وهم شاگردانش در حد توان به آنها پای بند می ماندند .

آنها می خواستند « نمی توانم » های خود را دفن کنند ! کندن زمین ده دقیقه ای طول کشید ؛ چون همه ی بچه های کلاس دوست داشتند در این کار شرکت کنند . وقتی که مقداری زمین را کندند جعبه ی « نمی توانم » ها را در آنجا گذاشتند و به سرعت روی آن خاک ریختند . سی ویک شاگرد دور گودال ایستاده بودند . هر کدام از آنها حداقل یک ورقه ی پر از « نمی توانم » در آن گودال دفن کرده بود . معلمشان هم همین طور !

مصطفی ناراحت شد . اصلا فکر نمی کرد کسی فقیر تر از خود او هم پیدا شود . با خودش گفت : « حتما خیلی نیازمند است که گدایی می کند » . بعد دستش را در جیب کرد . احساس کرد صدای به هم خوردن سکه ها را می شنود . کمی مکث کرد . انگار کسی به او می گفت : « مصطفی این کار را مکن . خودت بیشتر به این پول نیاز داری »